

## معنا، مولفه ها و اشکال خشونت / گزارش نشست گروه روندهای فکری

توضیح

همسو با اوج گرفتن خشونت در منطقه پرحادثه خاورمیانه، درنگ در ریشه ها و شیوه های بروز آن ضروری می نماید. گروه روندهای فکری، بر اساس همین ضرورت به کاوش در این پرسش می پردازد که خشونت مدرن چیست و چگونه می توان دامنه و عمق آن را محدود نمود. برای این مهم در دفتر حاضر، چکیده سخنان سه تن از محققان مفهوم خشونت را می آوریم. این مبحث، احتمالاً مقدمه بر طرح بحثی باشد برای عبور از سطحی نگری و تمهیدی باشد برای تامل در ریشه ها و فراروی از قالب های مشهور.

**یک. خشونت، محصول مدرنیزاسیون / دکتر محمدمهدی اردبیلی**

پیش از هر چیز لازم به ذکر است که هدف از این گفتار، بررسی همه جانبه تمام ابعاد و عوامل خشونت در جوامع بشری نیست. همچنین این گفتار بنا ندارد بحث را با تعریف مفاهیمی مانند مدرنیته، مدرنیزاسیون یا خشونت آغاز کند، چراکه از یک سو بحث در این باب مجال و بستری مستقل می طلبد و برای مثال می توان ساعت ها در باب خود موضوع «امکان تعریف مدرنیته» بحث کرد و از سوی دیگر، ابتدای هرگونه بحثی بر تعریف پیشینی اجزاء تشکیل دهنده اش، سیر تکوین درونی و حرکت خود امر و نسبت ماهوی آن با مناسبات متغیر جهان را نادیده می گیرد. علاوه بر این، هدف اصلی گفتار حاضر اشاره ای گذرا به رابطه ریشه دار مدرنیزاسیون و خشونت، به ویژه در منطقه خاورمیانه است؛ در نتیجه این گفتار نه تنها خواستار انکار، تبرئه یا تطهیر سایر عوامل دست اندرکار در امر خشونت نیست، بلکه در عین حال پیشاپیش هرشکلی از خشونت را شرورانه و منفی نمی داند.

به طور کلی، همانگونه که «تمدن و ناخرسندی‌های آن» نشان می‌دهد، هر شکلی از تمدن سرکوبگر است، چرا که تمدن به واسطهٔ ضرورت ذاتی‌اش باید بسیاری از امیال، رانه‌ها، غرایز، نیروها و مناسبات را محدود سرکوب کند تا بتواند اجتماعی پایدار و متعین را ممکن سازد. در نتیجه، هر شکلی از تمدن در ذاتش واجد پتانسیل تولید خشونت است. این خشونت به طور کلی در دو سطح در واقع متقابل، عمل می‌کند. یکی از بالا: خشونت برآمده از فرآیند تحکیم، استقرار و استمرار تمدن؛ و دیگری از پایین: خشونت ناشی از واکنش‌ها و دافعه‌های افراد یا گروه‌ها نسبت به این فرآیند. صرف نظر از نقصان مفهوم مدرنیسم برای پذیرفتن هرگونه تعریف یا تحدید در معنای کلاسیک آن، می‌توان در اینجا بر تمایزی کلیدی میان امر مدرن در مقام ایده و فکر، و مدرنیزاسیون در مقام فرآیند مدعی اعمال و رواج این ایده در ساحت‌های خاص اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، معماری و ... دست گذاشت. فرآیند مدرنیزاسیون پیش و بیش از آنکه ایجابی باشد، سلبی و نفی‌کننده است و ذاتا با خشونت پیوند می‌خورد.

حال می‌توان فرآیند مدرنیزاسیون را در دو سطح مورد بررسی قرار داد. الف) اعمال فرآیند مدرنیزاسیون در کشورهای مدرن (واجد اندیشهٔ مدرن)، یعنی بررسی مدرنیزاسیون در مقام فرآیند اعمال تمدن از درون برخاسته و بررسی تجارب خشونت‌بار آن (بحث تجربهٔ مدرنیته در اروپا و امریکا)؛ و ب) که مشخصا موضوع این گفتار به شمار می‌رود، بحث تحلیل فرآیند مدرنیزاسیون در کشورهای غیرمدرن (یا به اصطلاح در حال توسعه) است که در آنها مدرنیزاسیون به صورت تحمیلی (عمدتا توسط جنگ)، وارداتی (توسط جریان‌ات روشنفکری)، استبدادی-شخصی (مانند نمونهٔ مدرنیزاسیون آتاتورکی-رضاخانی) یا تصنعی (مانند نمونهٔ مدرنیزاسیون امارات متحده عربی) از خارج بر جامعه اعمال می‌شود. در این قسم دوم بنا بر نکات پیش‌گفته، دو نوع خشونت نیز قابل ردیابی است که نهایتا واجد پیوندی درونی با یکدیگرند. یکی خود خشونت ناشی از فرآیند مدرنیزاسیون که نسبت به خشونت برآمده از همین فرآیند در کشورهای مدرن شدیدتر و پیچیده‌تر است، و دیگری، خشونت ناشی از مقابلهٔ تدافعی و تهاجمی نسبت به فرهنگ مدرن وارداتی، از جانب مخالفان و طرفداران مدرنیزاسیون مزبور است.

## خشونت واکنشی-نمایشی

مسأله اصلی‌ای که امروزه عمدتاً از چشم تحلیلگران پنهان می‌ماند تحلیل این شکل اخیر خشونت در نسبت با مدرنیزاسیون است. در این مجال می‌توان به دو خصلت اساسی این قسم از خشونت اشاره کرد: واکنش و نمایش.

**خشونت واکنشی:** یکی از وجوه مهم خشونت در جهان و به ویژه در منطقه خاورمیانه، خشونتی برآمده از واکنش به پروژه مدرنیزاسیون وارداتی است. خشونت مزبور در واقع عکس‌العملی نسبت به خشونت اولیه (اعمال مدرنیزاسیون) است و در نتیجه برای تحلیل آن باید به ریشه‌های آن بازگشت. در نتیجه کلید اصلی تحلیل اینگونه خشونت‌های واکنشی (مانند نمونه طالبان و دیگر بنیادگرایی‌های افراطی رو به رشد در منطقه) این است که آنها در واقع محصول وضعیت مدرن هستند و در نتیجه به هیچ‌وجه نباید صرفاً به نوعی سنت‌گرایی ارتجاعی تقلیل داده شوند. به همین دلیل است که بزرگ‌ترین شریک‌های استراتژیک سنتی امریکا در منطقه، یعنی عربستان و پاکستان، بزرگ‌ترین تولیدکنندگان تروریسم در منطقه هستند. همین تحلیل را می‌توان به حضور رژیم صهیونیستی در منطقه و دامن زدن به خشونت واکنشی در قبال آن پیوند زد. نکته قابل اشاره دیگر این است که چنین تحلیلی راه را بر تبریئه خشونت برآمده از مدرنیزاسیون می‌بندد و نقاب معصومیت از چهره خشن آن برمی‌دارد.

**خشونت نمایشی:** نکته دیگری که در تحلیل این خشونت باید مدنظر داشت، خصلت نمایشی آن است. پروژه مدرنیزاسیون به طور کلی می‌کوشد تا گروه‌ها و هویت‌هایی را طرد کند که به این پروژه تن نداده یا در برابر آن مقاومت می‌کنند. این طردشدن به ویژه خود را در «نمایشی خود» نشان می‌دهد. تمام ابزارهای نمایشی می‌کوشند تا صدای این گروه‌ها را ساکت کنند و لذا تمام تلاش این گروه‌ها نمایش خود یا به تعبیر دقیق‌تر، ابراز وجود است. از سوی دیگر، هرچقدر این گروه‌ها و هویت‌ها بیشتر طرد و محدود شوند، رادیکال‌تر خواهند شد و یکی از راه‌های بروز این نمایش – یا به تعبیر هگلی، تلاش برای کسب بازشناسی و رسمیت از جانب دیگران – همانا خشونت است. جزئیاتی که تمام راه‌های تجلی و بروز خود را بسته می‌بیند و البته از سوی دیگر توان ورود به عرصه نبرد گفتمانی را ندارد، عمدتاً به خشونت متوسل می‌شود و جالب اینجاست که اتفاقاً این همان چیزی است که رسانه‌های رقیب مشتاقانه منعکس می‌کنند و به مطرود شدن و در عین حال خشن‌تر شدن هرچه بیشتر گروه‌ها و هویت‌های مخالف و مقاوم می‌انجامد. در این خصوص، برای مثال می‌توان به وجه نمایشی نمونه انفجار برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتامبر و حتی نمونه جالب‌تر گروگانگیری در تئاتر (نمایش‌خانه!) مسکو اشاره کرد.

امروزه نیز هدف اصلی بمب‌گذاران و تروریست‌ها در عراق و افغانستان، بیش از کشتن انسان‌ها یا ارباب دشمنان، جای گرفتن در تیترا اخبار شبکه‌های بین‌المللی و ابراز وجود و حضور خود در عرصهٔ مناسبات بین‌المللی است.

در نتیجه، این گفتار در مقام یک گفتار اجمالی، کوشید تا با تاکید بر یکی از عوامل شکل‌گیری خشونت، تحلیلی از ریشه‌ها و ویژگی‌های خشونت به ویژه در منطقهٔ خاورمیانه به دست داده و همچنین واکنشی انتقادی نسبت به هرگونه دفاع یکجانبه از مدرنیزاسیون در مقام پروژه‌ای، صرفاً رفاه‌گرا و آزادی‌طلب و مبرا از تبعات و نتایج خشونت‌بارش نشان دهد. همچنین با تکیه بر وجه نمایشی خشونت، می‌توان به رابطهٔ تنگاتنگ آن با ابزارها و رسانه‌های مدرن نیز اشاره کرد. البته روشن است که انتقادات مطرح علیه فرآیند مدرنیزاسیون و نتایج خشونت‌بار آن، به هیچ وجه نباید آب را به آسیاب رویکردهای ضدمدرن یا ارتجاعی بریزد و بهانه‌ای برای توجیه خشونت واکنشی یا رهیافت‌های ارتجاعی به دست دهد. مسألهٔ مدرنیزاسیون و انتقادات وارد بر آن را تنها باید در دل خود مدرنیسم و پتانسیل‌ها و امکان‌های بالقوهٔ درون خود «ایدهٔ مدرن» حل و فصل کرد.

### **خشونت گفتمانی و بندگان بی‌هویت / کیانوش دل‌زنده**

مردی با وجنات دهشتناک وارد می‌شود و در آینه به خود می‌نگرد. «چرا در آینه به خود می‌نگری، حال که نمی‌توانی تصویر خویش را ببینی مگر با ناخرسندی؟» مرد دهشتناک پاسخ می‌دهد: «موسیو، بر طبق اصول فناپذیر (انقلاب کبیر) ۸۹، همه‌ی آدمیان حقوقی برابر دارند؛ از این رو من این حق را دارم که در آینه به خود بنگرم؛ حال چه با خرسندی و چه با ناخرسندی، که این فقط در گروی وجدان من است.» در مقام نماینده‌ی ذوق نیک، بی‌شک حق با من بود؛ اما از منظر قانون، او بی‌راه نمی‌گفت. (بودلر - آینه)

در مقام نماینده قانون بی‌شک، خشونت تنها در برابر آینه، قداست دارد، در عریانی فعل قابل روئیت. اما، از منظر نماینده‌ی ذوق نیک، شریان‌های خشونت، زمانی جاری می‌شود، که اتفاقاً از آینه بگریزد و به تصویر در نیاید. بنابراین، آینه‌ی حقیقت، خود جلوه‌گر خشونت است و از مسیر روئیت پذیری خشونت، خود و حاملان و عاملانش را پنهان می‌سازد.

این نوشتار بر آن است، که روی دیگر سکه خشونت را بازنمایی کند؛ بدترین نوع خشونت، خشونت گفتمانی. خشونت‌تی که، نه در عریانی بلکه در خفا، در آناتومی سیاسی بدن، حکم فرماست. نه حتی، در بدن، بلکه، در زبانی

که بدن را می سازد. این خشونت، یک سکوت، یک وقفه، یک تعلیق است. درست، همانجایی که سکوت سنگر آخر است، خشونت گفتمانی ساخته می شود. خشونت نه در آنچه که متن می گوید، بلکه آنجایی که یک متن نمی گوید و سعی در پنهان ساختن آن دارد، ساخته می شود. متن خشونت، زیرنویسی است که مولف، با نشانه-هایی که جای می گذارد، آن را بیان می سازد. از این رو، ما، به عنوان نماینده‌ی مولف ذوق نیک، سیمایی از خشونت را بازنمایی می کنیم، که در متن نیست. سیمای دهشتناکی از سکوت که هر متنی از خود جای می گذارد و از این طریق مرتکب خشونت می شود. «قیصر همواره سرور گرامر است.» (به نقل از لاکلا، اشمیت، ۱۹۸۸: ۲۰۲)

**نکته اول.** یک آزمایش فکری را برای شروع با قدری تغییر از رابرت نوزیک وام می گیریم. فرض بگیرید، نوزدای، از همان بدو تولد دچار انواع مشکلات فیزیکی و جسمی است. پزشکان حیات او را تنها در شرایطی امکان پذیر می دانند که او تمام وقت در یک آکواریوم شیشه‌ی تحت نظر داشت. بی شک چنین زیستی وحشتناک است، اما، پزشکان به شما قول می دهند از هر نظر نیازهای او را تامین کنند، این تامينات علاوه بر غذا شامل، نیازهای روحی هم می شود. به نحوی که او هیچ احساس نیازی نمی کند. شاید برایتان این سوال پیش بی آید، نوزاد، چه نیاز روحی می تواند داشته باشد، وقتی، هیچ تجربه‌ی زیستی از محیط اطراف خود ندارد؟ پزشکان به شما قول می دهند، مبتنی بر تجارب زندگی روزمره هر یک از ما، او را در مسیر انتخابات مکرر قرار دهند، تا او خود از مسیر انتخاب هایش، به نیازهای آگاه شود و از این طریق، او علاوه بر زیست نباتی، مثل هر یک از ما تجربه زندگی اجتماعی داشته باشد. ضمن این که او هیچ یک از کاستی‌ها و مشکلات روزمره‌ی که ما با آن دست به گریبان هستیم را ندارد. او مشکل، جدایی از همسر، بچه دار شدن، اجاره سر ماه و درگیری با رئیس و ارباب رجوع هایش را ندارد. آیا شما چنین زندگی را انتخاب می کنید؟ بی شک نه، قریب به اتفاق شما، این زندگی را خسته کننده می داند و گزینه‌های انتخابی موجود را با وجود آنکه در اختیار شما قرار گرفته است، را مصنوعی و غیرواقعی می پندارد که از قبل برای شما برنامه ریزی شده است. حتی، اگر تعداد گزینه‌های انتخابی شما بسیار هم زیاد باشد، باز شما آن از پیش معین شده و غیرواقعی می دانید، چرا که از پیش برای شما برنامه ریزی شده، که کدام گزینه را انتخاب کنید. اجازه بدهید، خبر بدی بهتان بدهیم، شما از بدو تولد در چنین

دستگاهی زندگی می‌کنید. غیر از این است وقتی شما به کفش فروشی می‌روید، با وجود هزار مدل کفش شما در آخر کفشی را می‌خرید که مورد پسند مادرتان باشد. یا شبیه کفشی نباشد که دوستان آن را می‌پوشد. ژیتک مثالی دارد، که در این زمینه ما را کمک می‌کند: عشاقی را فرض کنید که در حال جدایی از یکدیگر هستند. معشوقه الف، هنگامی جدایی می‌گوید: اگر من را ترک کنی، می‌کشم، در صورتی که معشوقه ب، هنگام جدایی می‌گوید: اگر من را ترک کنی، من از غصه می‌میرم. ژیتک می‌گوید: خشونت معشوقه ب به مراتب بیشتر است چون، سوژه، هیچ گونه اختیاری از خودش ندارد. با وجود آنکه، گزینه و آپشن جدایی در اختیار او گذاشته می‌شود، اما، او حق استفاده یا اعمال آن را ندارد. در فرازی از موفه می‌توان بر این گزاره تاکید کرد که؛ «سیاست همواره دارای یک جنبه جانبدارانه و متعصبانه است و از آنجا که مردم باید علاقه‌مند به سیاست باشند، باید امکان انتخاب بین بدیل‌های واقعی که احزاب ارائه می‌دهند را داشته باشند.» (موفه، ۱۳۹۱: ۳۵)

به زبان فوکویی، خشونت از مرحله اشراف بر حیات bio power به مرحله آناتومی سیاسی بدن می‌رود. در خشونت عریان، شما هیچ گزینه‌ی ندارید، در صورتی، که در خشونت پنهان، انواع گزینه‌ها در اختیار شما قرار داده می‌شود، اما، شما گزینه‌ی را انتخاب می‌کنید که از پیش برای شما طراحی شده، درست مانند، آن نوزادی که داخل دستگاه است. در خشونت عریان، مقصر و عامل خصم مبرهن است و شما می‌دانید چه کسی به شما ظلم کرده است، اما در خشونت پنهان با وجود آنکه، شما مورد خصم واقع شده‌اید، گزینه‌های آنقدر فراوان است که شما نمی‌دانید کدام را مقصر بدانید تا جایی که تکثر گزینه‌ها شما را به هیچ می‌رساند و شما خود را مقصر بلایا و مصیبت‌های وارده می‌دانید. شما، هیچ صورتی برای حساب کتاب ندارید، همه چیز از قبل در آناتومی سیاسی بدن شما پذیرفته شده است. به عبارتی، «ما همواره مجبوریم بخش عمده‌ای از دنیای اجتماعی را در اعمالمان بدیهی بینگاریم. زیرا زیر سوال بردن همه‌ی چیزها غیرممکن است.» (به نقل از سلطانی، فلیپس و یورگنسن، ۲۰۰۲: ۳۶) مهم این نیست، که خصم و خشونت وجود دارد، و بدیهی است، و ما آن را کشف می‌کنیم، مهم این است که توجیه شما از برای اعمال و تقبل خشونت چیست؟ و چه استراتژی برای رهایی از آن دارید و چه کسی را مقصر می‌دانید.

سازبرگ این دستگاه چگونه است؟ چگونه با ما در ارتباط قرار می‌گیرد؟ سوژه، مبتنی بر نقشی که در شبکه نمادین می‌پذیرد، قابلیت نمادین شدن، رویت پذیری و در دسترس بودن پیدا می‌کند. در واقع، سوژه از طریق بازخواهی آلتوسری، جایگاه خود را می‌یابد، نه به واسطه آنچه که به ذات هست.

« آهای، با توام!، فرد استیضاح شده، بازخواهی شده، برای اینکه او اذعان داشته است (بازشناخته است) که فرد استیضاح شده، خود اوست و این اوست که مورد استیضاح قرار گرفته است. (و نه سوژه دیگری.) تجربه موید این نظر است که گفت و گوها و مناسبات کنش استیضاح شده برخوردار می‌کند: با صدا کردن یا سوت زدن، فرد مخاطب همواره در می‌یابد (باز می‌شناسد) که او را خطاب کرده‌اند.» (آلتوسر، ۱۳۸۸ : ۷۱) بنابراین، سوژه، مبتنی با استیضاح، قائل به نقش می‌شود و مبتنی بر استیضاح هویت خود را کسب می‌کند.

به زبان فوکویی، «انسان‌ها و نهادها اشیاء و ایده‌ها را خلق می‌کنند، و همین است که واقعیت را برای ما بر می‌سازد.» (میلز، ۱۳۸۸ : ۷۰) به واقع، درست همانجایی که ایده‌ها و سازمان‌ها ساخته می‌شود، سوژه، از خود رفع مسئولیت می‌کند. سوژه، هویت خود را منوط به نقشی می‌کند که در شبکه نمادین دارد و عاملی که او را به شبکه نمادین مرتبط می‌سازد، همین استیضاح است.

دستگاه نوزاد را در آزمایش فکر به خاطر آورید! هر یک از ما از درون آن به دنیا می‌آیم، دنیا به واسطه‌ی آن برای ما شناخته می‌شود. نه اینکه، هر کدام از ما حجمی شیشه‌ی را با خود حمل می‌کنیم، بلکه هر کدام از ما آن را در خود می‌تنیم. نه اینکه حتی، ابژه و عینتی وجود ندارد، و همه چیز ساخته شده ذهن ماست، بلکه، شناخت ما از ابژه، از خود ابژه است. ابژه‌ی که پیشتر ساخته‌ایم و حال در برابر ما بدین طریق صاحب جان می‌شود.

- در پایان، خشونت پنهان از طریق آناتومی سیاسی بدن و گزینه‌های متعدد انتخاب، سوژه‌گی و حق انتخاب را از بین می‌برد. خلاصه، تنها عامل دفع مجدد خشونت، یعنی نمایش و رویت را نهادینه می‌کند. برای توضیح بیشتر، «در بطن گفتمان اعترافی به جای اینکه با موضعی سرکار داشته باشیم که صرفاً محل بروز

تمکین است، با امکاناتی مواجهیم که اعتراف کننده با استفاده از آن‌ها خود را برخوردار از قدرت می‌کند. فرد از طریق عمل نوشتن یک متن اعترافی این امکان را می‌یابد که خود و اعمال خود را با و از این طریق با قدرت همسو کند.» (میلز، ۱۳۸۸ : ۱۰۸)

**نکته دوم.** لارنس فون تریر، در فیلم معروف خود داگویل، ماتریس گفتمانی می‌سازد از روستایی به نام داگویل. داگویل، به واسطه فضای‌های نمادین، با خطوطی که روی صحنه کشیده شده است روستایی را به تصویر می‌کشد. به نحوی که از هر زاویه می‌توان بدان نگریست. آرایش صحنه، به نحوی است که شما هیچ دیواری نمی‌بینید، بلکه، به واسطه خطوط به شما می‌گوید، خانه کجاست، باغچه کجا قرار گرفته و غیره. روزی بازیگر زن قصه که پدرش گانگستر است، از دست او و گروهش به به داگویل پناهنده می‌شود. سیمای مردم داگویل از دور چنان رغبت بار و تاسف انگیز و ترحم انگیز است که گویی از هر نوع خشونت بی‌بهره است. اما، همین مردم مهربان، نه تنها بعد از مدتی کوتاه او را استثمار می‌کنند و به غول و زنجیر می‌بندند که تصمیم می‌گیرند او را در برابر پول به گانگسترها تحویل دهند. چه می‌شود، که بهترین مردم دنیا تا بدین حد دست به خشونت می‌زنند؟

می‌توان داگویل را مانیفست خشونت گفتمانی دانست. که در آن هیچ تفاوتی میان، امرکارکردی و غیرکارکردی نیست. جایگزینی، در مدار نقش گفتمان است که به سوژه‌ها هویت می‌دهد. آن چیزی که موجب تمایز می‌شود نه ذات، بلکه، نقشی است که در میان مجموعه نقش‌ها به سوژه‌ها داده می‌شود. آنچه در این جا مورد آزمون است، نه خشونت عریان، از آن‌رو، که اهالی داگویل، نیکول کیدمن را بدان وجه عریان خشونت آمیز مورد استثمار قرار می‌دهند، بلکه، از حیث که، محیط داگویل، یک محیط گفتمانی است، و کیدمن یک غریبه است. نیکول کیدمن، دیگری است در شبکه نمادین که هیچ‌گاه به رسمیت شناخته نمی‌شود. او شاید مورد ترحم واقع می‌شود و با او به تساهل و مدارا رفتار می‌شود ولی او هیچ‌گاه نمی‌تواند در شبکه گفتمانی به رسمیت شناخته شود. در شبکه گفتمانی داگویل، هیچ‌گیری نمی‌تواند ادا در بیاورد، همه یا ما هستند یا آن‌ها. این خاصیت گفتمان است، که انتظار دارد، هویت ذاتی فرض شود. کیدمن، پیام‌آور گسست در شبکه نمادین مردم است. که به زبان لاکلائو و موفه می‌گوید: « هیچ جامعه یک دستی را نمی‌توان تصور کرد که در آن فقط یک



گفتمان یا به عبارت دیگر، تنها، یک نوع جهان بینی و طرز تفکر حاکم باشد.» (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۱۱) در عین حال، او حامل و عامل پیوست هم هست، چون او به موجب غریبه گی خود، و فرایند طردی که در مردم داگویل به وجود می آورد، به آنها قوت می دهد. داگویل نزاع دو گفتمان است. گفتمان اهالی، که مردمی تحقیر شده و مفلوک هستند و از طریق استثمار و خشونت عریان قصد دارند هویت خود را بازنمایی کنند و نیز گفتمان، کیدمن که به عنوان غریبه سعی می کند، استقلال خود را حفظ کند، و به اهالی همواره به شکل یک آنها نگاه کند.

گفتمان داگویل، حضور منسجمی از من مطلق است که هیچ other یا دیگری، را بر نمی تابد. به نحوی که هر گونه سیمای تفاوت و تمایز، نشانه ادا در آوردن است. تام، به عنوان راوی اخلاق، بیشترین شکل از خشونت پنهان را به کیدمن اعمال می کند در صورتی که سایر اهالی تنها دست به ارتکاب خشونت عریان می زنند. تام، اخلاق و انسان دوست، بالاترین میزان خشونت گفتمانی را اعمال می کند. چرا که او knower یا داننده ی گفتمان مسلطی است، که نقش ها را تقسیم می کند. او در واقع، با نوید عدم خشونت، مهیا کننده خشونت است. آیا تام نماینده آن وجه از اخلاق مداری نیست که همه چیز را در خیر و شر خلاصه می کند؟ خیری که باید یکی از ما باشد و اگر نیست شر است. در گفتمان تام، هیچ حدی از آنتاگونه دیده نمی شود، او اخلاق مداری است، که همیشه از خوبی و انسان دوستی می گوید و به همین دلیل او هیچ گاه نمی تواند کیدمن را به رسمیت بشناسد. در تمامی مدت همدردی او با کیدمن، او در فکر استحاله او در مای گفتمانی داگویل است. بالاترین حد از خشونت، که قدرت تصمیم گیری و انتخاب را از او گرفته. او به کیدمن، گزینه فرار را نشان می دهد، اما، امکان آن را نه. آیا، تام، نماینده آن نوع از لیبرالیسمی نیست که از عدم خشونت می گوید؟ او از دریچه، اخلاق خود، هیچ راهی برای امر سیاسی باقی نمی گذارد. او اگرچه گشاده رو است و با تساهل سعی می کند گفتمانش را فراخ جلوه دهد به نحوی که کیدمن هم در آن زیست کند، اما، وقتی کیدمن نمی تواند بپذیرد یکی از آنها باشد از دریچه گفتمانی او خارج می شود به نحوی که او تجسم عینی هوموساگر است، طرد شده از دایره گفتمان. که چون شبیه آنها نیست، یک غریبه است و اساساً انسان نیست. چون تام و داگویل بهترین مردم دنیا هستند، و کیدمن چون نمی تواند از خیر مطلق آنها تبعیت کند از دایره انسانیت به دور انداخته می شود، به نحوی که هر

عقبوتی بر او بدیهی و قانونی و درست است. کیدمن نمی‌تواند وارد گفتگو شود، زیرا که بیرون از مرزها و چهارچوبه گفتگو قرار می‌گیرند. این اخلاق دوستی و عدم خشونت است که تام از او حرف می‌زند بعد خصومت آمیز و آنتاگونه سیاسی نابود نشده است، بلکه در لفافه خود را نشان می‌دهد، که همچون مکانیسم طرد خود مبتنی بر اخلاق توجیه می‌کند. تاکید تام بر حذف سیاست و اینکه کیدمن می‌تواند جزوی از مای آنها شود، نمایانگر آن است که مرزهای سیاسی از بین رفت؛ در صورتی که از بین نرفته بلکه خود را در اخلاق نمایش می‌دهد. تخصص ما و آنها هیچگاه نمی‌تواند از بین برود، زیرا چنین تخصصی اساس سیاست را تشکیل می‌دهد، در صورتی که تام فقط منش سیاسی آن را نفی و انکار می‌کند. کیدمن نمی‌تواند یک فلانوق یا پرسه‌گر و چشم‌چران باشد، انتظاری که گفتمان داگویل داشت، او باید مشارکت می‌کرد، انتظاری بی‌جا، که تمام داگویل را علیه او کرد. کیدمن پیام آور، آنتاگونیسیم است در حالی که اهالی داگویل تنها، سیاست را می‌فهمیدند. خشونت نهفته در داگویل از این رو بود، که آنها ادعای جهان‌گستری، اخلاق و ذات‌گرایی داشتند، آنها شهروند منفعل و پرسه‌زن می‌خواستند، نه مشارکت‌کننده، آنها کسی را می‌خواستند که به ذات از آنها باشد نه اینکه ادا در آورد، آنها خود را خیر مطلق می‌پنداشتند، که هر کس خارج از آن باشد، به رسمیت شناخته نمی‌شود.

- در پایان، شاید یکی از بهترین دیالوگ‌های داگویل آن است که کیدمن، هنگامی که به دست خودش تام را می‌کشد، می‌گوید خداحافظ تام. خشونت عریانی که به واسطه گفتمان کیدمن در برابر خشونت پنهان اهالی داگویل قرار می‌گیرد بی‌برو برگرد ما را در مسیر قرار می‌دهد که آن توجیه کنیم. هر روشی برای محدود کردن امر سیاسی در سیاست موجب خشونت پنهان می‌شود. هر گفتمانی که داعیه، اخلاق‌مداری داشت باشد، هرگونه راه برای آگونیسیم و تفاهم را می‌بندد.

سخن آخر. خشونت گفتمانی چیست؟ شاید بهترین توصیف آن، وقفه یا سکوت است. سکوتی که گفتمان مسلط آن را تحمیل می‌کند. آن نوع از خشونت پنهانی که دیگری را وادار به انفعال می‌کند. اینکه، او را بدون حساب کتاب محکوم کرده‌اید که گزاره‌ها را چون احکام بپذیرد.

هر عبارتی، که گفته می شود، معانی را نیز در خود مخفی می کند. بدترین نوع خشونت که اجازه ندادید دیگری خود را بروز دهد. او را وادار کرده اید، خود را پنهان کند و اگر تمایل پیدا کرد خود را بروز دهد او را از دایره گفتگو خارج می کنید. آیا او راهی دارد جزء خشونت عریان به چیز دیگری تمسک جوید؟

هر گفتمانی برای آنکه بتواند مسلط شود باید هژمونیک شود، هر گفتمانی هژمونیک نمی شود، مگر آنکه دیگری را طرد کند. دیگری که در زیر چکمه، گفتمان مسلط به حاشیه می رود. به واژه های نظیر خز، دهاتی، عمله، جواد، انگل، نگاه کنید، این دالها شناور از کجا می آید و چه چیز را هدف می گیرد. غیر از این است که دیگری را خارج از بدنه مدرنیزاسیون شهری طرد کند، دیگری که مجبور یا آنطور که ما دوست داریم وانمود کند یا آنکه طرد شود. مای شهرنشین، مای داننده، مای همه فهم، مای مدرن، مای طبقه متوسط؟ و آنهای که چون در دایره گفتمانی جا نمی شوند یا باید طرد شوند یا استحاله. با مطرودان چه باید کرد، باید آنان را نادیده بگیریم؟ یا آنکه برای گرفتن مالیات و زیر نظر داشتن شان آنها را در خود جای دهیم؟ آیا، این امر امکان پذیر است؟ بنابراین :

- سوژه در شبکه نمادین زیست می کند و به واسطه نقشی که در این شبکه دارد، تنها در حدود آن قابلیت بازخوانی دارد.
- خشونت از طریق آناتومی سیاسی بدن، هر گونه، امکان انتخاب واقعی را از ما می گیرد.
- هر نوع داعیه جهان گستر، حقوق بشر، اخلاق مدار، که به سیاست به چشم خانه داری دست جمعی نگاه می کند، دیگری را به رسمیت نمی شناسد، جز در مای خود.
- هیچ تمایزی نمی توان میان کارکرد و غیر کارکرد قائل شد. همه چیز گفتمانی است.
- هیچ گفتمانی نمی تواند هژمونیک شود، جزء اعمال خشونت گفتمانی بر دیگری.
- خشونت گفتمانی بدترین نوع خشونت است، چون راه گریزی جز خشونت عریان برای دیگری باقی نمی گذارد.

## خشونت و اقسام هشت‌گانه آن / حسام سلامت

اکنون و در ادامه بحث از مفهوم و رگه‌های خشونت، بهتر است اقسام خشونت را مورد بررسی قرار دهیم و از این رهگذر نسبت آن با دولت مدرن را دریابیم.

اولین قسم یا نوع نخست خشونت، خشونت معطوف به بدن است که از خلال دست یا زبان، طرف مقابل را مجروح یا مطرود می‌سازد. در این نوع خشونت دست یا زبان با کتک کاری یا ناسزا گفتن؛ خشونتی را اعمال می‌کند.

دومین نوع خشونت، تقابل آنتاگونیستی نامیده می‌شود که طی آن بین من و دیگری تقابلی رخ می‌دهد و در اثر این تقابل، من، دیگری را طرد و تحقیر می‌کنم و با نگاهی ایدئولوژیک، دیگری را مستحق انواع توهین‌ها و طردها می‌شماریم.

سومین نوع خشونت، به رسمیت نشناختن و نادیده انگاری تعمدی است که این امر می‌تواند در دو ساحت اخلاق و قانون رخ نماید. به رسمیت نشناختن در ساخت اخلاق، دیگری را از شأنیت انسانی محروم و او را مستحق محرومیت از حق می‌شمارد. به رسمیت نشناختن حقوقی - شهروندی نیز، حقوق قانونی دیگری را نادیده می‌گیرد. از این رو طرد اخلاقی - قانونی فرد یا گروهی، خود نوعی خشونت است.

بازنمایی و صدا داشتن نوعی وجود یافتن و انکار بازنمایی و خاموش کردن صدای دیگری، نوعی خشونت است. این قسم (چهارم) از خشونت، همپوشانی قابل توجهی با اقسام پیشین دارد. اما نکته متمایز این نوع آن است که وجود یافتن همواره به شکل مادی پدیدار نمی‌شود، گاهی مواقع، وجود یا ظهور معنایی اجتماعی دارد و آن را نمی‌توان در مادیت خلاصه کرد. از این رو، بازنمایی این است که چیزی یا کسی وجود دارد و وجود مادی به معنای همه وجود نیست.

حذف ادغامی نوع پنجم خشونت است که در خلال آن تفاوت‌ها، همگن می‌شوند و تفاوت‌هایی چون اقلیت‌ها،

دیوانه‌ها، ناهنجارها و بیماران، برچسب‌هایی می‌خورند و به دست گروهی مسلط عملاً و به شیوه‌ای آشکار و عامه‌پسند از عرصه عمومی تبعید می‌شوند.

ششمین نوع خشونت عبارت است از مطرودسازی به سبک مدرنیزاسیون. در این نوع خشونت، پروژه مدرنیزاسیون، عده‌ای را که به توسعه و رفاه دل‌بسته بودند، طرد می‌کند.

فرودستان شهری، مهاجران، حاشیه‌نشین‌ها و حلبی‌آباد نشین‌ها همگی از مظاهر این نوع از خشونت‌اند که قربانی توسعه‌مداری شده‌اند.

خشونت قانونی و خشونت انقلابی نوع هفتم و هشتم خشونت‌اند که در خلال آنها، دولت واجد مشروع خشونت می‌شود و طبق همین مشروعیت می‌تواند مخالفین قانون را مجازات کند. پس این نوع خشونت به طرز عمیقی با قانون درآمیخته است. نوع آخر خشونت هم - انقلابی است که با هدف درهم‌شکستن دولت مستقر معنا می‌یابد.

#### خشونت و مدرنیزاسیون دولت پهلوی در ایران

نکته حیاتی در فهم دولت، در انحصار داشتن ابزار اجبار است که بدون آن دولت بی‌معناست. پس هر جا کاربست انحصاری زور باشد می‌توان از دولت سخن گفت و گرنه خیر. براین اساس، رضاشاه در پنج سال اول حکومت خود با سرکوب قدرت‌ها و نیروهای محلی و با تاسیس پلیس، دادگاه و زندان در واقع هم زور را منحصراً در اختیار گرفته بود و همزمان خشونت می‌ورزید. بنابراین، خشونت در ایران مدرن با دولت مدرن پیوند خورده است.

خشونت نوع نخست که با مدرنیت عجین است تداوم و ثبات نمی‌یابد مگر از طریق کاربست یک گفتمان ایدئولوژیک تا طبق آن هویت ملی، زبان ملی، دولت ملی و آگاهی ملی که هر کدام مستلزم طرد هویت‌ها و زبان‌های محلی است، شکل بگیرد. از این رو پیشروی دولت در جامعه ایران در زمان پهلوی، مستلزم خشونت گسترده بوده است. این گسترش بعضاً قهرآمیز است مانند پلیس و بعضاً مسالمت‌آمیز است مانند عرضه خدمات اجتماعی - آموزشی به مردم. پس خشونت در ایران مدرن با مدرن شدن دولت پهلوی ارتباط وثیقی دارد. این

نوع دولت مدرن لازم نیست شما را اعدام کند بلکه کافیت شما را خفه کند. یعنی شما را نادیده بگیرد. نتیجه سخن اینکه خشونت می تواند همزاد خود دولت باشد و اشکال مختلفی به خود بگیرد.